

متن پرسش

ناظر به ۲۱۰۸۶ با سلام و احترام: پاسخ شما را چند بار خواندم و استفاده کردم، و به نظر می آید در مواردی منظورم را خوب نرساندم. به طور ضمنی به تفاوت جایگاه احمدی نژاد و هاشمی اشاره فرمودین که البته به نظر می رسد آنجا که از هاشمی اسم بردید، و اشتباه بودن مقایسه ی احمدی نژاد با هاشمی، منظور شما از هاشمی، آیت الله جوادی آملی بوده ولی باز به همان دلیل محترم بودن اهالی نظام و حوزه، اخلاق حکم می کند حتی اسمی از آیت الله جوادی نیاورید چون مستحضرید در متن بنده هیچ مقایسه ای بین آقای احمدی نژاد و هاشمی وجود نداشت و تمام حرف بنده سر تفاوت رفتار و برخورد در تعامل با آیت الله جوادی (و بعضا آیت الله مصباح) و تعامل با احمدی نژاد است. و هر جا از آقای هاشمی نام برده شده متعلق (فتحه روی لام) مقایسه با احمدی نژاد نبوده بلکه برای تفسیر رفتار آیت الله جوادی نام آقای هاشمی آورده شده. صحیح است که فرمودید اخلاق حقیقی، مبتنی بر نشان دادن جایگاه افراد هست. و با این فرض نانوشته که منظور شما از هاشمی، آیت الله جوادی آملی بوده، پس بخواهیم راحت تر بگوییم به دلیل تفاوت جایگاه آقای جوادی آملی و آقای احمدی نژاد، شما دو نوع رفتار اختیار می کنید تا جایی که درباره آیت الله جوادی می گوئید اگر خودش خودش را انقلابی می داند چرا ما او را انقلابی ندانیم؟! ولی درباره احمدی نژاد، نه تنها او را انقلابی نمی دانید، کارهایش را بچه بازی خطاب می کنید. و این سوال پیش می آید مگر احمدی نژاد خودش را انقلابی نمی داند؟ فارغ از نقدهایی که ممکن است خودم به احمدی نژاد داشته باشم و اصا نمیگم ایشان معصومه، و تمام حرفم سر تفاوت نوع برخوردهاست که بنده اسم این تفاوت برخورد (به دلیل تفاوت جایگاه) را گذاشتم «نسبی بودن اخلاق». شما اسمش رو می گذارید «حقیقت» و باید روشن بشه این جایگاه چیست که سبب تفاوت در رفتارها و برخوردها میشه؟ ببخشید متنم طولانی می شود ولی چاره ای نمی بینم یا باید به کل بی تفاوت از سوال و جوابها رد شوم، یا توضیح دهم، لذا عذرخواهی می کنم که وقت شریفتان را می گیرم و باید کمی سر جایگاه ها بحث شود. من هر چقدر روی حرف شما فکر کردم به این نتیجه رسیدم باید تفکیک کنیم این دو موضوع رو: الف) نقد به محتوای احمدی نژاد (فارغ از نوع برخورد و رفتار با ایشان)، در این زمینه می توانم حرف شما را بپذیرم درباره تفاوت جایگاه ها، حرفتان حق و درست است ولی تنها در صورتی می توان این حرف را پذیرفت که در نظر جامعه و رسانه ها و حوزه و مردم عادی و مخاطبان شما ... چنین پیش فرض هایی وجود داشته باشد که متأسفانه طبق فضاهایی که بنده تجربه کردم، لزوما چنین پیش فرض هایی وجود ندارد. «رسانه» کاری ندارد احمدی نژاد، شهید باکری بوده و هاشمی ضد انقلاب بوده.

رسانه نقد یا تأیید صاحب نظران دینی را بدون لحاظ جایگاه آن، در یک ترازو می گذارد و متناسب با آن به جریان های سیاسی وزن می دهد. فکر می کنم چه چیزی باعث می شود بعد از هشت سال، مصادف با ۹ دی، در صدا و سیما مستندی پخش شود که احمدی نژاد را به بهانه مناظرات، مسبب شورش ها و نتیجتاً فتنه ی ۸۸ معرفی کند و برای هاشمی جلسه ی تکریم اخلاق ذیل شخصیت هاشمی برگزار شود؟ اگر پشتوانه ی حوزوی برای هاشمی نبود چنین تحریف هایی از اساس امکان داشت؟ به خدا به چشمان خودم دیدم جوان انقلابی ای که با خوندن صحبت های آقای جوادی در مدح هاشمی، به تمام تلاش هایی که برای انقلاب کرده شک کرد! و این نامه برایش اوج ناامیدی و سیاه نمایی انقلاب بود. گمان نمی کنم فقط این احمدی نژاد است که خودش را مصلح اجتماعی می داند و عکس العمل هایش اثرگذار روی انقلاب است، امثال شما و آقای جوادی هم به همون میزان سلسله وار به جریانات سیاسی و دینی موجود وزن می دهید و به سقوط یا حفظشان کمک می کنید. و نباید جایگاه آقای جوادی آملی در حوزه علمیه، و در ادامه اش جایگاه حوزه و بزرگان حوزه و اثرگذاری شون بر روند سیاسی و دینی کشور را دست کم گرفت. آقای جوادی آملی با این حرفشان بار دیگر هاشمی را در حوزه علمیه زنده کردن. اگر امثال آقای جوادی نبود، جرئت این کار نمی رفت که ۹ دی، عکس کسی که سالهای قبل، شعار مرگ بر او، از شعارهای ۹ دی بود، در سراسر قم بنر بشود و ... شخصاً از نزدیک تا حدودی شاهد تغییرات فضای سیاسی و جو حاکم بین طلاب بودم با حرف ایشان. مخاطبان شما گمان نمیکنن شما نقدتان به احمدی نژاد، نقد به کسی در جایگاه شهید باکری و شهید همت است مخصوصاً که شما را هم ارض با آقای جوادی می بینن که ایشان هاشمی را تأیید می کند و شما احمدی نژاد را شماتت، در ذهن او نمی گذرد جایگاه این نقدها چیست. و این نگاهی که برای تفاوت قائل شدن در نقدتان، طرح کردید نتیجه گیری تلخی می دهد که در سطح کلان تر هر وقت دولتی انقلابی سر کار آمد، (به زعم بنده با اراده ی رسانه ها)، و طبیعت کار اجرایی آن هم برای جریان انقلابی که تجربه و سابقه ای ندارد، چون او را با شهید باکری و شهید همت مقایسه می کنیم بدجوری او را می کوبیم، با اختلاف نظر او را غیر انقلابی، خارج شده از ذیل زعیم و ... معرفی می کنیم ولی اگر دولتی سازشکار و غربزده سر کار آمد چون مقایسه با امثال شهید باکری در میان نیست و انتظاری از این دولت نمی رود، تمام تلاشمان این است که بگوییم این دولت انقلابی و ذیل زعیم است ولو که انقلاب را زمین بزند. جدای از اثرات این نگاه در تضعیف دولت های انقلابی و تقویت دولت های سازشکار، همین مواضع چاشنی رسانه ها و اسباب یأس بچه هایی می شود که به ما امید بستن و حرف های ما را دنبال می کنند و همین مواضع در آینده ی تاریخ سندی می شود بر انحراف دولت های انقلابی و انقلابی بودن دولت های غربزده و در نتیجه تحریف انقلاب. و با این موضع، شاید بشود گفت اگر آقای رئیسی هم رئیس جمهور شده بود، با کوچکترین نقدی از طرف رهبری، بعد از چند سال ریاست جمهوری و خدمت، یا به سرنوشت هاشمی دچار می شد یا همچون دستمال یکبار مصرف جایشان در زباله دان تاریخ بود. درست مثل احمدی نژاد. یاد مستندی افتادم که علی لاریجانی را کنار

خاتمی می‌گذارد و از حرفهای مراجع سند می‌آورد برای حقانیت اینها و برای شماتت مخالفانشون، کاش می‌مردم و این صحنه‌ها رو نمی‌دیدم. ماهیت رسانه این است. که حتی از مواضع مراجع انقلابی در جزئی‌ترین مصادیق هم استفاده می‌کند. آیندگان برای قضاوت کردن کاری ندارن ما در چه جایگاهی چه حرفی را زدیم آگاهی به روح زمانه چیست که توجهی به ماهیت رسانه و افکار عمومی و بلایی که سر بچه انقلابی‌های خودمان می‌آید ندارد؟ در فضایی که رسانه حرف اول را می‌زند «فضای خصوصی و محدود قائل شدن» از هر جهت برای مواضعمان، بی‌معنی است. ب) در نقد به «نوع برخورد و رفتار» که سوال قبلی من معطوف به اون بود: حرف من اینه که همانطور که اذعان دارید همیشه عقل مخاطبان رو مخاطب قرار دادید، و همانطور که درباره بزرگان حوزه و مسئولین نظام می‌گویید مثلاً روش آقای مصباح فرق دارد با روش ما و می‌گویید نگاه ما با نگاه آقای جوادی فرق دارد و توصیف می‌کنید که نگاه هاشمی به آینده انقلاب همان ژاپن اسلامی است ولی نگاه رهبری و ما چیز دیگریست، آیا نمی‌شد به همین روش هم با احمدی نژاد برخورد شود؟ مثلاً به جای تمسخر و به جای اینکه بگیم احمدی نژاد بچه و غیر انقلابی و اپوزوسیون و ... است، بگیم اینجا دو نگاه وجود دارد به مقوله‌ی حفظ نظام. یه نگاه که نگاه رهبری است اینه که با مصلحت‌ها باید نظام رو حفظ کرد و رهبری مصلحت رو بخشی از حقیقت میدونن نه در مقابل حقیقت. ظلم‌ها در نگاه رهبری شاغول دارد و تک‌تک افراد و تک‌تک ظلم‌ها اهمیت ندارند، بلکه در سطح کلان‌تر معنی پیدا می‌کند، مصلحت نظام اهمیت دارد که در تقابل بین مصلحت و ظلم به افراد، مصلحت انتخاب می‌شود، و یه نگاه، نگاه احمدی نژاد است که هیچ مصلحتی و هیچ عنصری خارج از رفتارها و عملکردهای ما بر طبق باورها و اعتقاداتمان، وجود ندارد به این معنی که ظلم ولو خیلی خیلی کوچک از درون مثل موریانه پایه‌های نظام اسلامی را می‌خورد و سبب متلاشی شدن می‌شود و مصلحت همین است که حقوق تک‌تک افراد محترم شمرده شود و هیچ مصلحتی با مصالحه با ظلم کنار نمی‌آید. در این نگاه تک‌تک افراد موضوعیت پیدا می‌کنند و همین باعث می‌شود احمدی نژاد نتواند مشایبی را کنار بگذارد هرچند به مصلحت نباشد. البته هر دوی این نگاه‌ها خیلی طول و تفسیر دارن و اگه اشکالی در آن می‌بینید خواهشمندم طرح آن باعث به حاشیه رفتن بحث نشود چون صرفاً از باب مثال گفته شد که بهتر نیست نگاه‌ها تشریح بشه و ضمن تبیین نقد یا تأیید بشه؟ به جای اینکه به کسی که خودش خودش را انقلابی می‌داند (احمدی نژاد) انگ بزنینم؟ به هرحال احمدی نژاد یه شخص نیست که با تکفیرش و با اکتفا به اینکه بچه هست و حکیم و ذیل زعیم نیست، بشود از این تفکرات عبور کرد. بسیاری از بچه‌های ناب انقلاب اسلامی، الآن چنین فکری دارند. و با این نوع برخورد نه تنها به رشد جامعه کمکی نمی‌کنیم، بلکه فقط افرادی رو تأیید می‌کنیم که اساساً فکر نمیکنن و به بی‌فکری دامن میزنن. به هر حال چنین فکری و چنین نگاه‌هایی هست. نوع نگاه به «مردم» به «مصلحت» به «حقیقت» به «عدالت» به «انقلاب اسلامی» به «امید» به «ناامیدی» و اگر امثال شما که احیابخش تفکر در جامعه هستید و ما تفکر امروز خود را مدیون شما هستیم، به تقریر درست از این

تعبیر کمک نکنید، از چه کسانی انتظار کمک و یاری می رود؟ الان تکلیف ما با احمدی نژاد چیست؟ مثل دستمال کاغذی مصرف شود و دور انداخته شود؟ انگیزه ای برای بچه حزب اللهی ای که این تاریخ را به خود دیده، باقی می ماند که نکند او هم دستمال کاغذی بعدی باشد؟ بر چه اساس می گویند تا ذیل زعیم بود حکمت داشت؟ در حالی که من جهت اطلاع خودم سخنرانی های احمدی نژاد از سال ۸۴ رو گوش دادم و حس نکردم نوع نگاهش به مردم و و انقلاب و ... و سایر مقوله ها تغییری کرده باشد، و انگار من دلم می خواست ۸۴ او را طور دیگری ببینم و الآن طور دیگری. شاید ما چون در ضمیرمان دوست داریم بگیم احمدی نژادی داشتیم که خوب بود و قبولش داشتیم، و از طرفی الآن حس می کنیم بی حکمت است، اصرار داریم بگیم تغییر کرده و مهم تر که اصرار داریم اگر تغییر کرده تقصیر خودش بوده و رهبری خواسته ایشون رو حفظ کنه ولی خودش نخواسته، نه اینکه فکر کنیم سالهاست صاحبان قدرت و ثروتی که رؤیاهایشان با بودن احمدی نژاد آشفته شده بود، سعی در ضد انقلاب کردن او داشتند! با مشاهده این برخوردها، چرا نباید تصور کنیم اخلاق و دین و ذیل انقلاب بودن، نسبی است؟ اگر حرف های پراکنده طرح می شود از باب مثال است و گرنه لب حرف گفته شده؛ خیلی جالب است که شما هم همگام با جریان رایج اصولگرا، رئیسی را در ایام انتخابات اخلاق مدار توصیف کردید، از کجا به این نتیجه رسیدید که ایشون اخلاق مدارند؟ آیا از ده سال معاون اولی قوه قضائیه توسط ایشون، دو ماه سابقه شون در قوه قضائیه رو بررسی کردید و نشانی از اخلاق دیدید که به این نتیجه رسیدید؟ یا شاید چون در مناظرات طرح کردن حسین فریدون پرونده داره پیش من و طاقت نیاوردن از رانت اطلاعات قضایی در مناظرات استفاده نکنن. اخلاق نسبی نیست؟ حرف آخر: نقش ما در اینکه احمدی نژاد از کسی که متذکر افق انقلاب بود به اپوزوسیون به زعم شما تبدیل شده، چیست؟ آیا استاد طاهرزاده وقتی چنین خطری احساس کردن، در این حد ماجرا مهم بود براشون که به جای طرح در رسانه (چون امروز فضای خصوصی بی معنی است)، بروند و این خطر رو به ایشون گوشزد کنن؟ واقعا نمی فهمم چرا احمدی نژاد رو به کلی از دست رفته و فنا شده می بینید، یعنی هیچ نقطه مثبت و امیدی در ایشون نمی بینید که قابل استفاده باشن بدون اینکه بخواهیم خودمون رو ذیل ایشون تعریف کنیم؟ اطلاعاتمون از حرف ها و دغدغه های احمدی نژاد چقدر است؟ متأسفانه متوجه چالش هایی که ایشون در این ۸ سال و پس از آن پیش روی خود دیدند نیستیم. چالش هایی که گره های واقعی و حقیقی انقلاب اند. گره های انقلاب در تعامل با ایشون بهتر شناخته میشه تا با نشستن بیرون گود ماجرا الآن خیلی واضح و روشن و مصداقی، اگر به عنوان مثال احمدی نژاد نشست هفتگی برگزار کند برای طرح چالش های پیش روی انقلاب (که قبلا همایش دو روزه برا انتقال تجربیاتشون گذاشته بودن) شما آن را بی ثمر می دانید؟ بر چه اساسی؟ چون یأس خاصی در کلام شما احساس میشه. سعی بر این بود به صورت نرم و با تأمل، به حرفتون توجه کنم، نه تخریبی تا بتوانم کاستی و ضعف سوال قبلی را، جبران کنم و از شما پوزش می طلبم. ولی به نظرم می آید سوءتفاهم پیش آمده ناشی از فضای مجازی و محدودیت در طرح کامل مطالب است که فرصت شرح

و مطالعه آن نمی باشد. ممنون از توجه شما. منتظر جوابتون هستم اگر با بیان یه جمله ی کلی، وقتی که برای نوشتن اینها گذاشتم ضایع نشه. بی نهایت سپاسگزارم به خاطر فرصتی که برای گفتگو در سایتتون فراهم کردید و خواهشمندم این مورچه ی حقیر را لایق بدانید بخشی از حرف های ناگفته تان را که قطره قطره در تک جملات بیان می شود، به ما بگویید و رازها را برملا کنید، ما در حال فکرم و به رازها محتاجیم و اثرگذاری پایدار (نه صرف انتقال احساس بی تاریخ بودن) با تبیین بیشتر حاصل می شود. اگر جسارتی در کلام حقیر بوده مجددا عذرخواهی می کنم. با تشکر. التماس دعا.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان طور که خودتان متوجه اید سخن در چنین مواردی بسیار زیاد است. در عین این که هنوز معتقدم بر روی این موضوع فکر کنید که یا باید باکری، باکری باشد و یا اگر باکری، باکری نباشد، هیچ چیز نیست. و این سخنی است ماورای روح تفکر رسانه ای و ژورنالیستی، که هیچ وقت نمی توان برای استواربودن در زندگی به فضای آن ها دل بست. به این موضوع نیز فکر کنید که در غوغای هزاران صدای دنیای مدرن، در هر حال صداهای اصلی گم نمی شود و گرنه ما امروز، نه کانت و هگل داشتیم و نه امام خمینی. عمده عرض بنده آن است که عقلانیت تحقق یک تمدن، تمدنی که نمی خواهد با فضای اکنون زده ی غرب خود را ننگه دارد؛ عقلانیت فوق العاده حساس و دقیقی است و با توجه به تمدنی که بنا است از طریق انقلاب اسلامی در پیش روی ما گشوده شود، و عقلانیتی که باید این تمدن را تفهیم کند؛ ما انتظار دیگری از آقای احمدی نژاد داشتیم. زیرا او بنا بود فرزند این انقلاب و آن تمدن باشد که عقلانیت خاصی می خواست. حال اگر چیز دیگری شد، هرچه می خواهد باشد دیگر آن احمدی نژاد نیست. و این نکته ی بسیار حساسی است و گرنه می توان هزاران حسن برای او برشمرد. و یأس بنده نسبت به ایشان که درست هم تشخیص دادید، از همان جا شروع شد که متوجه ی تاریخی که در آن بود، نگردید و من برای شما نوشتم احمدی نژاد تاریخ خود را گم کرد.

شما در این رابطه تفکر کنید که ما در کجا هستیم و در این جایگاه به سوی چه افقی باید حرکت کنیم؟ نگاه جزیره ای، شبیه نگاه اسماعیلیان است و این با نگاه حضور تاریخی تمدن ساز انقلاب اسلامی همخوانی ندارد. نمی دانم چندسال طول می کشد تا فرآیند تفکری که شیعه در زمان صفویه داشت که تلاش می کرد با سیطره ی دولت عثمانی فقط سنی نباشد؛ به سر آید و بخواید نه تنها سنی نباشد، قرائت تفکر شیعه ای که می خواهد جهان را معنای دیگری ببخشد را به میان آورد. در آخر کتاب «امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه « نکاتی در این مورد عرض شده است که یکی از آن ها تحت عنوان «آینده ای پایدار» این طور سخن می گوید:

در عصر بی تاریخی حاکمیت فرهنگ مدرنیته که هرج و مرج و شرایط ناپایدار به حدّ اعلا ی خود رسیده، تمایلات و تغییر مسیر و نظر به آینده ای که ادامه ی فرهنگ مدرنیته نباشد در حال شکل گرفتن

است و آثار آن نیز نمودار شده و از این جهت دست تقدیر الهی عالم را مستعد ساخته تا زمام امور جهان از دست افرادِ نالایق به‌در آید. در چنین شرایطی تنها یک جریان است که می‌تواند به معنای جهت‌دهنده به جهان، به صحنه آید، جریانی که در عمل نشان داده باشد دارای خط و مشی تعریف‌شده‌ی مشخصی است، خط و مشی‌ای جدای از آنچه در رنسانس به عنوان پرده‌ی نقاشی آینده‌ی جهان به بشر نشان دادند و بشر در مقابل «کمّیت» زانو زد و بین دلار و نیروی حیات تفاوت قائل نشد.

جریانی که در عین داشتن خط مشی مشخص و جدا از فرهنگ مدرن، نظر به «کیفیت» نیز دارد، تنها اسلامی است که شیعه متذکر آن است و نشان داده توانایی مقاومت در هر عصر و زمانی را در عین حفظ آرمان‌های الهی دارد. آیا غیر از فرهنگی که شیعه متذکر آن است، فرهنگ دیگری را می‌توان برای آینده‌ی پایدار جهان مدّ نظر قرار داد؟ آیا ما نباید در این راستا احساس مسئولیت بزرگی را در خود شکل دهیم؟

و باز در جای دیگر تحت عنوان « نه در جزیره‌ای به نام ایران» این‌طور سخن می‌گوید:

ما هنوز گمان می‌کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می‌توانیم در جزیره‌ای به نام ایران با آن به‌سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی‌بینیم تا نسبت خود را با اطراف‌یانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان‌ها بازتعریف کنیم. در این صورت باید بپذیریم ما با خیالات خود در این واقعه‌ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده‌ایم و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم. زیرا نه خود را مجهز به سعه‌ی صدری کرده‌ایم که در آینده سخت به آن نیازمندیم و نه تلاش می‌کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح‌هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم، همچنان اسیر جناح‌بندی‌های گذشته هستیم. زیرا معنای حضور در آینده‌ای را که در میان سایر ملت‌ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی‌باشیم.

امید است این دو نکته افقی را جهت تفکر در مقابل شما بگشاید. عذر می‌خواهم که نتوانستم به تک‌تکِ دغدغه‌های شما جواب بگویم. البته نقد و اشکال به جریان مقابل آقای احمدی‌نژاد که هیچ احساسی برای تحقق تمدنی بیرون از سیطره‌ی استکبار ندارد و آرمانش ژاپن اسلامی است؛ جای خود دارد و اگر چنین مزاحمت‌هایی را آن جریان برای دولت نهم و دهم ایجاد نکرده بود، شاید امروز با این نوع نارضایتی‌ها در امر معیشت مردم روبه‌رو نبودیم. موفق باشید

